

سرمایه اجتماعی
به معنای عام
آن چسبی است
که مردم را به هم
پیوند می دهد
یا مردم را با
حاکمیت ارتباط
می دهد و ارتباط
ارگانیکی برقرار
می کند که به
واسطه نهادهای
میانجی است

مختص جمهوری اسلامی نیست. در پهلوی اول و دوم هم مسأله تضاد دولت و ملت وجود داشت و این نشان می دهد که به شکل تاریخی مردم در ایران به دولت بی اعتماد هستند و به همین دلیل در بیشتر موارد کارها پیش نمی رود و به آن اندازه که شما انرژی می گذارید دستاورد ندارید، چون با یک مانع بی اعتمادی مواجه هستید.

در تمام دوره ای که بحث شفافیت را در شورای شهر پیگیری می کردم بحث ضرورت شفافیت را با شرح مسأله اعتماد در جامعه ایران شروع می کردم، چون همان موقع هم با وجود مشکلات عدیده تهران، بحث شفافیت ممکن بود یک بحث تجملی و غیرضروری محسوب شود. نکته سرمایه اجتماعی این است که اعتماد مثل یک سرمایه برای شما عمل می کند، یعنی انگار سرمایه اقتصادی داریم و به همان اندازه که پول برای شما خلق سود می کند اعتماد مردم هم برای شما خلق سود می کند و اگر کاهش یابد، در سطح فردی یک سری مسائل را برای شما به وجود می آورد و در سطح اجتماعی هم یکسری مسائل دیگر دارد. اتفاقاً بحث افول سرمایه اجتماعی ابتدا در غرب طرح شد و برای پاتام که بحث افول سرمایه اجتماعی در امریکا را طرح می کند مسأله این بود که چرا آدم ها دیگر مثل قبل در خیریه ها و امور داوطلبانه وقت نمی گذارند و این را نشانه آسیب های جدی در اجتماع تلقی می کرد. اما در کشور ما آنقدری که به دلیل این سابقه تاریخی تضاد و بی اعتمادی میان دولت و ملت، اعتماد نهادی مسأله مند است، برای آنها اعتماد بین فردی مسأله مند است. در جامعه ما بهتر است بحث سرمایه اجتماعی را از سطح بین فردی آن جدا کنیم. متأسفانه در کشور مادر برخی مواقع خلط می شود. شاخص هایی که آنجا برای سنجش سرمایه اجتماعی به کار می برند لزوماً برای ما جواب نمی دهد و ما باید شاخص های خاص جامعه خودمان را ایجاد کنیم. ما به وضوح چیزهایی را در جامعه ایران حاکی از اعتماد بین فردی مشاهده می کنیم که در جوامع غربی نمی بینیم، از ساده ترین مسائل روزمره تا چیزهای بزرگتر. وقتی شما در ایستگاه راه آهن برای چند لحظه ساک خود را به کسی می سپاری، کم پیش می آید که به شما نه بگوید، اما در جوامع غربی این موضوع به هیچ وجه پذیرفته شده نیست. اینجا امور خیریه که قاعدتاً باید نهادی باشد، اخیراً شکل متفاوتی بین سلبریتی ها پیدا کرده، ولی شکل نهادی آن هم در گذشته میان خانم ها در جلسات زنانه که جهیزیه و سیسمونی جمع می کردند، شکل متفاوت آن حتی در گذشته هم وجود داشته است. و امروز هم نمودهای دیگری دارد.

با وجود سنجش های ارزیابی کنونی، سرمایه اجتماعی جامعه ما در چه حوزه های بیشتر افول داشته است؟

• **آروین:** من فکر می کنم در حوزه اعتماد بین فردی در برخی حوزه ها نسبت به وضعیت خودمان در گذشته افول داریم اما اگر نسبت به غرب مقایسه شویم در اعتمادهایی مثل اعتماد های خویشاوندی یا اعتماد به همکاران شاید وضعیت خیلی مسأله مند نباشد، ولی در مقایسه با خودمان با افول مواجه هستیم. ۲۰ تا ۳۰ سال پیش آدم ها اعتماد بین فردی بیشتری به هم داشتند که این هم ممکن است دلایل متفاوتی داشته باشد و ممکن است لزوماً متأثر از سیاست های دولت نباشد.

به همان دلیل که در غرب افول سرمایه اجتماعی و اعتماد بین فردی بین آدمها رخ داده است، ممکن است در ایران هم انجام شده باشد، ولی چون ما آن را نسنجیده ایم و من ندیده ایم که میزان کارهای خیر را از این سمت بسنجند نمی توانم راجع به آن قضاوتی داشته باشم که واقعاً افول یا

صعود کرده است، ولی حس خود مردم این است که افول کرده است. ما حتی به خویشاوندان، فامیل و همسایه پیش از این اعتماد بیشتری داشتیم و اصولاً آدم ها از حال هم خبر بیشتری داشتند و اهمیت بیشتری هم بهم می دادند. من اینطور فکر می کنم، ولی ممکن است این هم نوستالژی گذشته باشد. یعنی ممکن است واقعاً این حقیقت وجود نداشته باشد، ولی چون همیشه مردم نسبت به گذشته حس مثبتی دارند این گونه به نظر بیاید. به هر حال مانیاژ مند تلاشی برای سنجش اعتماد میان فردی بویژه باشاخص های عینی و نه لزوماً ذهنی و با استناد به شواهد رفتاری هستیم تا ببینیم که کاهش پیدا کرده است یا نه. در مورد اعتماد نهادی به نظر می آید که بیشتر از آن است که بتوانیم آن را نادیده بگیریم. اعتماد نهادی ما در نظام پهلوی و در سال های منتهی به انقلاب اسلامی کاملاً پایین است، یعنی مردم همان اندازه که اکنون به دولت بی اعتماد هستند آن زمان هم به دولت بی اعتماد بودند. همه گفتارها همین را نشان می دهد و انقلابیون هم خودشان این حس را دارند که در آن زمان فکر می کردند شاه و اطرافیانش مملکت را غارت می کنند. بدبینی و بی اعتمادی به دولت وجود داشت و آن موقع هم مشابه اکنون بود. همین الان هم گاهی اوقات سیاست های خوبی انجام می شود اما مردم به آن اعتماد نمی کنند. آن موقع هم این موارد وجود داشت؛ سیاست هایی که به نظر می رسد خیلی هم سیاست های بدی برای جامعه نبودند ولی مردم آن را قبول نداشتند.

در یک دهه از زمان انقلاب تا پایان جنگ، سرمایه نهادی ما صعود قابل توجهی می کند و شما این را می بینید که مردم چقدر به دولت اعتماد دارند. اگر اعتماد نداشتند آن اسلحه هایی که دست مردم افتاده بود در ابتدای انقلاب پتانسیل این را داشت که در کشور جنگ داخلی و آشوب درست کند. دلایل متفاوتی برای این امر می توان قائل بود، مثل رهبر کاریزماتیک و مسائل دیگر، ولی این واقعیت که اعتماد نهادی از انقلاب اسلامی تا پایان جنگ در بیشترین حالت خود بود، نمی توان گفت در تاریخ ایران، ولی یکی از بیشترین حالت های خود را تجربه کرد. من فکر می کنم این را نمی توان نادیده گرفت که مردم به تدریج آن اعتمادی را که داشتند دیگر ندارند. آن موقع مسائلی مثل صف شیر و معضلات دیگری وجود داشت، ولی مردم اعتراض نمی کردند؛ می گفتند جنگ است و شرایط جنگی هم همین گونه است، ولی اکنون تمام دنیا با کمبود مواد غذایی روبه رو هستند و همه شواهد حاکی از این است، اما مردم این حس را ندارند که سیاست هایی برای بهبود شرایط وجود دارد و اوضاع می توانست خیلی بدتر از این باشد. یعنی حس شان این است که بدتر از این نمی شود و به اصطلاح بالاتر از سیاهی رنگی نیست. شما ذره ای بخواهید بگویید که وضعیت به گونه دیگری است سریع و شدید گارد می گیرند. سؤال این است که چرا ما از آن سطح اعتماد نهادی به این سطح فعلی رسیده ایم؟

در حال حاضر برای پیشبرد سیاست ها و حل مشکلات اقتصادی نیاز به وحدت و همکاری در جامعه داریم. چطور این موضوع را بین مردم ایجاد کنیم؟

• **مهدیار:** در ادامه صحبت های خانم دکتر، من در مسأله بودن این قضیه شکی ندارم. اتفاقاً مسأله مهمی هم هست و ما هم دائماً در مورد آن بحث می کنیم و در نهایت بحث ما کم شدن آن است. چرا کم شده است و چطور می شود به آن پرداخت؟

بحث من این بود که چطور می شود مسأله مندی را صورت